



"شخصیت قوی"

رهبر معظم انقلاب در ۲۶ بهمن امسال فرمودند؛

"امروز نیاز مهم کشور این است که جوان های ما مجهز بشوند به انواع تسلیحات نرم، سلاح های جنگ نرم یعنی؛ «قدرت روحی» و «قدرت فکری»..."
 در استقبال از فرمایش معظم له یادداشت استاد که در سال ۹۲ در مقدمه جزوه روش برخورد با شبهات مرقوم کرده بودند را (با اندکی تغییر) در اختیار عزیزان قرار داده ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. وقتی انسان با تحقیق و عاقلانه (نه با تقلید و جاهلانیه) مبانی دین مبین اسلام را درک کند و این دین را انتخاب کند، در اولین گام به این معرفت می رسد که دین اسلام یعنی حاکمیت حکم خدا بر انسان صاحب اختیار، و در دومین گام معلومش می شود که این حاکمیت الهی در انسان کاملی به نام نبی و امام تجلی کرده است، که او همان خلیفه الله است.

به این معنا که برای انسان های مختار و دارای نقص و هوس، انسان هایی کامل و خالی از هر نقص و هوسی نیاز است که آنها هیچ از خود نداشته باشند و هر چه در قول و فعل شان پدیدار می شود تجلی حضرت حق باشد و با رهبری و دستگیری های خویش، انسان های جامعه را به سعادت و کمال برسانند.

۲. طبیعی است برای اینکه رابطه انسان و جامعه با عالم غیب قطع نشود بایستی حکم خداوند متعال حکومت کند که این فقط با امامت انسان کامل (در زمان غیبت، نائب امام) محقق می شود. لذا تمام سعی انبیاء و اولیاء الهی بر مبنای تکلیفی که خداوند متعال بر آنها واجب کرده، ایجاد حکومت اسلامی بوده است، که در رأس آن یک رهبر الهی خالی از خواست های نفسانی باشد، ولی در قرون گذشته به جز معدود دفعاتی (آن هم به طور ناقص) هیچ گاه حکومت اسلامی موجودیت نیافت.

روشن است برای بوجود آمدن یک حکومت الهی دو شرط اساسی نیاز است؛ نخست بودن رهبری الهی، دوم استعداد و آمادگی مردم. و تا این دو شرط در صحنه نباشد حکومت اسلامی شکل نخواهد گرفت. در عصر یازده امام عزیز، همواره شرط اول بوده است ولی شرط دوم نه.

۳. در این عصر، یعنی عصر امام دوازدهم با گذشت حدود ده قرن از تاریخ اسلام با انوارِ غیبیه حضرات معصومین علیهم السلام، آحاد ملت مسلمان ایران، مستعد برتری شدند و رهبری الهی هم در رأس آنان قرار گرفت و حکومت اسلامی با عنوان انقلاب اسلامی موجودیت یافت.

مردمی که بیش از هر زمان محبت و مودت نسبت به رسول الله الاعظم صلوات الله علیه و آله و خاندان مطهرش، به خصوص حضرت سیدالشهدا علیه السلام پیدا کرده بودند، از برکت این محبت به آن چنان استعداد و قابلیت دست یافتند که در زمان‌های گذشته نظیری نداشت و ثمره‌ی عشق و دلدادگی به ذوات مقدس معصومین علیهم السلام این شد که حاکمیت حکم آنها را خواستند و با خون خود و عقیده‌ی قاطع خویش، انسان کارشناس حکم الهی را به عنوان ولی فقیه در رأس جامعه قرار دادند و طعم نجات از استبداد و استعمار که زائیده‌ی تمدن غرب است و قرن‌ها مسلمانان و هم‌چنین بشریت را دچار زلزله و سرخوردگی و ذلت کرده بود را چشیدند. به طوری که هم دارای استقلال شدند و هم غرق در آزادی عقلانی.

فی‌الحال جوان روشنفکری که این مبانی را آموخته و با تحقیق، اسلام عزیز را به عنوان دین خویش و انقلاب اسلامی را بهترین بستر برای سیر الی الله و نجات از پوچی‌ها و فرهنگ توهم زای غرب یافته است، طبیعی است که میل به دفاع از اسلام و انقلاب در وجودش می‌جوشد و عزم خویش را جزم کرده است تا با شبهاتی که معاندان به عمد و جاهلان به جهل به وجود مقدس اسلام و انقلاب اسلامی وارد می‌کنند مبارزه و مقابله کند و به سهم خویش از مقدساتش دفاع کند. اما آیا این فرد انقلابی عزیز، مبانی و آداب دفاع از حق را می‌داند؟ علوم مربوط به اقامه‌ی برهان و استدلال برای دفاع از حق را تعلیم دیده است؟ و همینطور قدرت و قوت روحی مناسب جهت این جهاد نرم و پیچیده را دارد؟

نظر شارع مقدس را در چگونگی برخورد با شبهات و شبهه افکنان مورد تفقه قرار داده است تا خدایی نکرده به نام دفاع از حق به بیراهه‌ی توهم‌افزایی و انحراف کشیده نشود! یا به گونه‌ای شود که به قولی، برای درست کردن ابرو، چشم طرف را کور نماید!

این مسلمان انقلابی ایرانی، برای دفاع از حق و حقیقت اول "قدرت علمی" می‌خواهد که بتواند اقامه برهان و استدلال کند که نخست وجود خویش را با برهان تسلیم حقیقت کند و بعد جامعه‌ی پیرامونش را... که این قسمت قدرت علمی را عقل نظری انسان عهده‌دار است و اوست مسئول اندیشه و آگاهی. و هر چه عمیق‌تر علم و معرفت کسب کند، با قدرت بیشتر می‌تواند دفاع از حق کند.

دوم "قدرت روحی" می‌خواهد که بتواند با شجاعت و وقار و طمأنینه، بدون برهم ریختگی روانی، به استقبال شبهات برود بدون اینکه در وجودش احساس خود کم‌بینی و شک و تردید ایجاد شود. برای برخورداری از قدرت روحی، عقل عملی می‌بایست تنها از عقل نظر استفتاء کند و آنچه آموخته و به حقانیتش ایمان آورده را به مرحله‌ی عمل برساند. پس عقل نظر، مبانی را با برهان صادق می‌پذیرد و به آن خضوع می‌کند و عقل عمل تنها از او نظر می‌خواهد و فتاوی عقل نظر را به عمل می‌رساند.

به طور کلی در یک جمله "قدرت روحی" حاصل داشتن مبانی علمی قوی و تقوا و تزکیه‌ی خالص که بر عهده‌ی عقل عملی است می‌باشد.

اساسی‌ترین تزکیه و خودسازی هم یعنی همین که انسان ارده‌اش تحت تاثیر عقل باشد نه هوس، البته عقلی که معقولات را تعلیم می‌بیند و به فعلیت می‌رساند. در غیر اینصورت حتی اگر عمری کسب علم کند و حتی مدرس آن هم باشد، متقی نخواهد شد، آنهایی که حقایق را تعلیم می‌بینند

ولی اراده‌شان تحت تاثیر و در ذیل هوس است هیچ گاه به "قدرت روحی" دست پیدا نخواهند کرد. ولی آنانی که حتی با مقداری تعلیم و تعقل، اراده‌شان را تحت عقل آورده‌اند قدرتمندترین انسان‌ها هستند، کسانی مانند شهدا از این دسته‌اند...

کسانی که قدرت روحی دارند حتما می‌توانند به راحتی قدرت علمی پیدا کنند ولی آنانی که قدرت روحی ندارند، در اوج قدرت علمی هم باشند، باز هم ضعیف‌اند چرا که قدرت علمی در نهایت استدلال را ظهور می‌دهد ولی قدرت روحی "اثر" می‌گذارد و همواره اثر مقدم بر استدلال است. سیره‌ی ذوات معصومین علیهم‌السلام هم شاهدی بر این قاعده است که در مواجهه‌ها اغلب صاحب "اثر" بوده‌اند و اقل صاحب "استدلال"...

در این مقام موضوع مهمی که بایستی به آن پرداخته شود این است که بسیاری از افرادی که از قدرت علمی برخوردارند و با مبانی اسلام و انقلاب آشنا هستند ولی قدرت روحی برای برخورد با مخالفان و شبهه افکنان ندارند و در نتیجه همواره دارای ادبیات شرمنده و شخصیت غیر موثر می‌باشند و این شخصیت ضعیف‌شان، منفعل‌شان کرده است و عزت و شکوه اسلام و انقلاب را نیز با عدم قدرت روحی‌شان زیر سوال برده‌اند. پس علم داشتن یک مطلب است و قدرت روحی داشتن یک مسأله دیگر...

به زبان ساده می‌شود گفت قدرت علمی غذاست و قدرت روحی ظرف، هیچ انسانی هم لذیذترین غذا را در ظرف آلوده و کثیف نمی‌پذیرد. هم بایستی ظرف (شخصیت) معقول و مقبول باشد هم مظروف.

کسی که از قدرت علمی و قدرت روحی برخوردار باشد با گفتگو با افراد پیرامون خویش، عقل آنان را به صحنه می‌آورد و بی‌شک اگر آنها جاهل باشند، نه منافق و معاند، به راحتی درک حقیقت می‌کنند و با اندک تفکری پی می‌برند که دشمنان اسلام و انقلاب هیچ دلیل منطقی و هیچ برهان صادقی در ردّ حقانیت این وجودان مقدس ندارند.

اهل حق همیشه و در همه حال از قاطعیت برخوردار بودند، اما قاطعیت به معنای تندروی و بی‌بصیرتی نیست که وحدت را در جامعه کم‌رنگ کند و با سست شدن وحدت باعث تزلزل و از بین رفتن حس برادرانه بین مسلمانان بشود. و از بدو انقلاب تا به امروز هم گاه‌ها شاهد آن هستیم (مصدافاً ماجرای که بی‌بصیرتان در ۲۲ بهمن سال ۹۱ در قم بوجود آوردند) بلکه قاطعیت یعنی انسان در محتوا چیزی جز حق و حقیقت نداشته باشد و در روش، آن طور که حق است عمل کند. بدیهی است برای اینکه تماماً در مسیر حق و رسیدن به حقیقت باشیم، یک راه بیشتر مقابل ما نیست و آن در ذیل ولایت خاندان وحی رفتن است به طوری که فرهنگ زندگی و روابط اجتماعی مان که یکی از شئونش آداب گفتگو و پاسخ به شبهات است نیز، در ذیل ولایت آن خاندان برود و مانند امامان معصومان دارای "شخصیت قوی" بشویم، هم به لحاظ علمی و هم روحی.

وقتی فرهنگ و چگونگی بودنمان چه در خلوت و چه در اجتماع، در تمام ابعاد شد آنگونه که آن حضرات برخوردار بودند و از ما مطالبه کرده‌اند، آن وقت به ولایت آنها رسیده‌ایم، که هر چه هست در ولایت حضرت مولا علی علیه‌السلام و اولاد گرامی آن حضرت می‌باشد و بس.

